



## ابو منصور بن محمد

### بانی نظم شاهنامه

دنباله مقاله شماره نهم سال پنجم

(۲)

در ۳۷۷ که مداخله دیلمیان در امور خراسان به اوج پیشرفت خود رسیده بود ابوالعباس تاش از امرای سرکش سامانی به یاری مؤیدالدوله علی بن حسن بویه نیشابور را از ابوالحسن سیمجور گرفت. در مقابل ابوالحسن با استمداد از شرفالدوله پسر عضدالدوله دیلمی و به دستگیری فائق خاصه به نیشابور حمله برد و در ۷ شعبان ۳۷۷ ابوعلی را از شهر فرار داد در این پیش آمد اسیران زیادی به دست ایشان افتاد که گروهی از آنان دیلمی و از بستگان مؤیدالدوله بودند. در آن میان، منصور بن محمد بن عبدالرزاق نیز گرفته شد. همه اسیران را به خراسان بردند ولی منصور را برای تشهیر بر گاوی نشانند و روز روشن وارد بخارا کردند. تاش از معرکه جان به در برد و به گرگان رفت. مؤیدالدوله او را نیکو پذیرفت و هدایای فراوان به او داد و خود به سوی ری بازگشت و مرزبانی گرگان را به تاش سپرد که در ۳۷۸ در آنجا جان سپرد.

ظاهر آ این منصور بن محمد کسی جز فرزند ارشد ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی نمیتواند باشد که جمع آوری و ترجمه و تدوین شاهنامه از روی ترجمه های عربی

\* استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

خداینامه به زبان فارسی به هنگام سپهسالاری و فرمانروائی او در طوس صورت گرفته و اوعلی الظاهر از نام همین پسر گوئی کنیه برداشته بود. ابومنصور عبدالرزاق در کشمکش میان سامانیان و دیلمیان وقتی خود را از ادامه شغل ولایت در طوس و مرو عاجز دید ناگزیر به رکن الدوله دیلمی پناه برد و به گسرگان رفت اما وشمگیر در آنجا هزار دینار زر به یوحنا طیب داد تا به ابومنصور زهر بدهد و زهری که یوحنا بدو داد در او به تدریج اثر بخشید تا در موقع جنگی که میان او با ابوالحسن سیمجور در حدود قوچان روی داد، زهر کار خود را کرد و ابومنصور از پادرامد و کشته شد.

ابومنصور از سال ۳۴۶ که ابومنصور محمد معمری پیشکار و وزیرش همت به تدوین شاهنامه گماشت تا ۳۵۱ که خود به هلاکت رسید در برابر البتکین و ابوالحسن سیمجور که با او ستیزه میورزیدند ایستادگی میکرد و در میان مرو و طوس و گرگان پیوسته در سیر و حرکت بود پسردیگر ابومنصور طوسی عبدالله بن محمد بن عبدالرزاق به شهادت گردیزی مانند برادر دیگر خود منصور در ابتدا با ابوالعباس تاش همکاری داشت و در سال ۳۷۶ که ابوالحسن سیمجور به سپهسالاری خراسان وارد نیشابور شد عبدالله بن محمد بن عبدالرزاق با ابوسعید شبیبی که ملقب به شیخ الدولتین بود و از طرف تاش در نیشابور به سر میبردند شهر را برداختند و به نسا و باورد رفتند که تاش در آنجا بود. وقتی تاش دوباره به نیشابور حمله برد و ابوالحسن را از شهر براند سرانجام در برابر همدستی ابوالحسن و فایق و استمداد از شرف الدوله دیلمی (که بر کرمان مستولی بود) تاش چنانکه گفتیم به گرگان گریخت و منصور برادر عبدالله بن ابومنصور محمد بن عبدالرزاق را دستگیر کردند و با فضیحت به بخارا بردند. گردیزی که این حوادث را بهتر از دیگران ضبط کرده است دیگر از پسران ابومنصور عبدالرزاق یادی نمیکند و معلوم نیست که منصور آیا باردیگر از بخارا رهائی یافته و با ابوعلی سیمجور در کشمکش با سبکتکین و محمود شرکت داشته و با او به ری رفته و بار دیگر به خراسان بازآمده و در نیشابور و هزاراسب به بنداندر افتاده و به بخارا انتقال یافته و از بخارا تحویل سبکتکین شده بود، یانه؟

به هر صورت امیرک طوسی باید همان امیر منصور پسر امیر بزرگ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق بوده باشد که از ۳۷۷ تا ۳۸۷ هجری بی نام و نشان در زندان سامانیان و سبکتکین به اسیری گذراند و سرانجام با ابوعلی سیمجور در قلعه گردیز به امر سبکتکین کشته شد.

وقتی چهل و اندی سال پیش نام امیرک منصور را در عنوان این مطلب از دیباچه شاهنامه دیدم سرگذشت پایان عمر منصور را در زینة الاخبار چاپ برلن از نظر دقت گذراندم و حاصل این سنجش را با اشعار فردوسی مقایسه کردم و چنین اندیشیدم که حامی

بزرگوار فردوسی همان امیرك طوسی یا امیر منصور بن ابومنصور ویا میرك منصور عنوان نسخه‌ای بوده که با کمال تأسف امروز نمیتوانم محل آن را درست نشان بدهم بخصوص که مخزن مخطوطات کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بواسطه فوت مدیرش از مدتی بدین طرف بسته مانده است و به نسخه‌های موجود در آنجا دسترسی ندارم که در آن زمان جزو نسخه‌های مورد مشاهده من بوده‌اند. چنانکه میدانیم برای منصور بن محمد بن عبدالرزاق درزینة الاخبار کنیه‌ای ذکر نشده و به‌علاقه امیرك طوسی و میرك منصور، میتوان چنین پنداشت که منصور با پدرش محمد بن عبدالرزاق هم کنیه بوده و نام کاملش ابومنصور (منصور) بن محمد بن عبدالرزاق بود که یکی از دو منصور را از درج کلام حذف کرده بودند و برای عدم اشتباه با پدر او را هم **ابومنصور کوچک** میخواندند که این ملاحظه در دو کلمه میرك و امیرك طوسی تجلی میکند.

اینک برای اینکه از متن دیباجه منظوم زمینه مساعدی برای امکان قبول این فرض استخراج شود به نقل عین گفتار فردوسی میپردازیم.

شاعر در دیباجه منظوم شاهنامه زیر «عنوان بنیاد نهادن کتاب» پس از چند بیتی

چنین میگوید:

تو گفتی که بامن به يك پوست بود	به شهرم یکی مهربان دوست بود
به نیکی گراید همی پای تو	مرا گفت خوب آمد این رای تو
به پیش تو آرم مگر نغروی	نشته من این نامه پهلوی
سخن گفتن پهلوانیت هست	گشاده زبان و جوانیت هست
بدین جوی نزد مهان آبروی	شواین نامه خسروان بازگوی
بر افروخت این جان تار يك من	چو آورد این نامه نزدیک مسن

در دنبال این بیت ششم برخی از نسخه‌های کهنه بدون ذکر عنوانی بیت بعد را می‌آورند و بعضی دیگر عنوان داستان **ابومنصور بن محمد**، **ابومنصور محمد**، **ابومنصور**، **میرك منصور** را در فاصله میگذارند که در نسخه اصلی کتابت شاهنامه برای تعریف صاحب مطلب، ذکرش لازم بوده ولی با حذف آن یا ابهام عنوان از تصریح به شخصیت آن خودداری کرده‌است.

بدین نامه چون دست کردم دراز	یکسی مهتری بود گردن فراز
جوان بود و از گوهر پهلوان	خردمند و بیدار و روشن روان
خداوند رای و خداوند شرم	سخن گفتن خوب و آوای نرم
مرا گفت کز من چه باید همی	که جانست سخن بر گراید همی
به چیزی که باشد مرا دسترس	بکوشم نیازت نیارم به کس

همی داشتم چون یکی تازه سیب  
به کیوان رسیدم ز خاک نژند  
به چشمش همان خالکوهم سیم وزر،  
سراسر جهان پیش او خوار بود  
چنان نامور گم شد از انجمن  
نه دوزنده بینم، نه مرده نشان  
دریغ آن کمر بند و آن گرد گاه  
گرفتار زوشد دل نا امید  
ستم باد بر جان او ماه و سال  
یکی پند آن شاه یاد آورم  
مرا گفت: کاین نامه شهریار  
دل من به گفتار او رام شد  
بدین نامه من دست بردم فراز  
چو جان رهی پند او کرد یاد

که از باد نامد به من بر نهیب  
از آن نیکدل نامدار ارجمند  
کریمی بدو یافته زیب و فسر  
جو انمرد بود و وفادار بود  
چو در باغ، سروسهی از چمن  
به دست نهنگان مردم کشان  
دریغ آن کیسی برز و بالای شاه  
توان لرزلرزان بکردار بید  
که شد برتن و جان شه بدسگال  
ز کژی روان سوی داد آورم  
گرت گفته آید به شاهان سپار  
روانم بدین شاد و پدram شد  
به نام شهنشاه گردنفرز  
دلم گشت از بند او رام و شاد

وصف شاملی از این جوانمرد کریم در ضمن ابیاتی چند که از دیباچه منظوم فردوسی  
بر شاهنامه نقل شد مارا به یاد عبارات مقدمه قدیم شاهنامه می اندازد که از آغاز شاهنامه  
نثر ابو منصور برداشته و درابتدای شاهنامه فردوسی نهاده اند، در آنجا که میگوید:

«امیر ابو منصور عبدالرزاق مردی بود با فرو خویشکام بود و با هنر و بزرگ منش  
بود اندر کامروائی و بادستگامی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه بلند داشت و نژادی  
بزرگ داشت به گوهر و از تخم سپهبدان ایران بود.»

در نسخه خطی نصف اول از شاهنامه که به دست دارم و در طی صدهدم هجری نوشته  
شده و بعد از روی نسخه دیگری در فاصله صده یازدهم و دوازدهم افتادگی آغاز و انجامش  
را تکمیل کرده اند و این بخش جدید نسخه از حیث روایت شعری به نسخه معروف به ۶۷۵  
لندن بی شباهت نیست، عنوان «داستان بنیاد نهادن کتاب» را ندارد بلکه قسمتی از  
مطلب آن را به داستان دقیقی که بر آن مقدم است افزوده و از بیت «به شهرم یکی مهربان  
دوست بود» تا ستایش سلطان محمود، هر دو قسمت را به هم پیوسته و در زیر عنوان «داستان  
ابو منصور» آورده است و مثل اینکه در این عمل به وحدت در شخصیت دوست و حامی نظر  
داشته و هر دو را گوئی همانا یکتا پنداشته است. مسلم است که نسخه اصل کتابی را که  
در طوس به امر همین ابو منصور از طرف زبردستان و بستگانش تدوین شده بود، فردوسی  
نمی توانست و نایست در بخارا به دست آورد و برای تحصیلش بدانجا برود، بلکه وجود

آن پیش خانوادهٔ ابومنصور پیش از هر کس دیگری و در شهر طوس پیش از هر محل دیگری احتمال میرفته است. بنابراین گمان می‌رود آنکه کتاب را به فردوسی داده و او را به پیوستن آن تشویق کرده و مصارف زندگانی شاعر را برعهده گرفته همان امیر منصور بن ابومنصور بوده است که در عنوان برخی نسخه‌ها **ابومنصور بن محمد** جای **منصور بن محمد** را گرفته و در نسخه‌ای هم **میرک منصور** خوانده شده است که **امیرک طوسی** یا **منصور بن محمد** کتاب زین الاخبار باشد.

اوبه کتابی که پدرش بانی اصلی کارتالیف آن بوده در خانه خود دسترس داشت و پس از کشته شدن پدر و سقوط مرتبه، خاندانش از استقلال در امارت به وابستگی امرای بزرگ سامانی، باز در طوس پیش همشهریان خود از احترام خانوادگی برخوردار بود و در روزگار اشتغال فردوسی بدین کار چون هنوز دستخوش آوارگی و اسیری و دربدری در زندانها نشده بود میتوانست شاعر همشهری را در انجام وظیفهٔ نظم شاهنامهٔ پدرش یاری کند. فردوسی در مقابل حق مهر و محبت و مساعدت او را در متن شعر شاهنامه خوب ادا کرده و شاید در مورد دیباچه هم از اوبه صراحت اسم برده بود ولی بعد از آن که در ۳۸۹ بنا به اشاره **فضل بن احمد و امیر نصر بن سبکتکین** در صدد برآمد شاهنامه فراهم آمده را به سلطان محمود غزنوی تقدیم کند، بدیهی است با سابقهٔ خصومتی که میان **آل عبدالرزاق طوسی** با **سبکتکین** و پسرش **محمود** معهود بود ذکر نام پسر ابومنصور که در زندان گردیز به امر **سبکتکین** کشته شده بود در دیباچه کتابی که بایستی به محمود تقدیم شود کاری دور از صواب انگاشته میشد و در نتیجه عنوان صریح از روی مطلب برداشته شده و در متن هم به نام و نشان او بطور واضح اشاره‌ای نرفته است. شاید دامنه این احتیاط از دیباچه گذشته و به خاتمه کتاب هم رسیده باشد و در آنجا نام **میرک منصور** که شاید بر نام **ابودلف علی دیلمی و حی بن قتیبه** که پس از منصور از فردوسی جانبداری کرده بودند مقدم بوده حذف شده است. شکوه فردوسی در خاتمه شاهنامهٔ اول که در ۳۸۴ به پایان رسید از بزرگان طوس که به بهای تحسین خشک و خالی سخن او را خریدار بودند شاید مربوط به فاصلهٔ زمانی باشد که از ۳۷۷ آغاز میشده و به ۳۸۴ پایان میپذیرفته است فاصله‌ای که در آن فرزند رشید امیر بزرگ ابومنصور طوسی سپهسالار خراسان به زندان در افتاده بود و محل حبسش از دسترس دوستان او به دور افتاده بود، وضعی که فردوسی از کیفیت نابودی و گرفتاری و بی‌نشانی و قتل بی‌سروصدای او در مرثیه‌اش می‌آورد به خوبی همان سر نوشت و سرگذشت هفت سال آخر عمر **منصور بن محمد بن عبدالرزاق** را میرساند که اگر وقوف **گردیزی مورخ** بر سر انجام کارش در زندان گردیز نبود و در زینة الاخبار خود بدان اشاره نکرده بود امروزه راه دیگری برای پی بردن به وجود چنین شخصیتی در اختیار نداشتیم.